

کار، به عشق بر آید و از رنج، صافی شود

بیست و پنج سال از فراق رضا ورزنده گذشت (۱۳۵۵/۱۰/۳۰ تهران - ۱۳۰۵ کاشان)

ناشناس از همه بگذشتی و در ملک وجود
کس ندانست زبان تو و قدرت شناخت
فریدون توللی

□ رضا مهدوی

همیشه آرزو داشتم که مثل او ساز بزنم. نه این که سازی مطابق ابعاد ساز او، با آن خصوصیات و با آن نوع مضربها را دست بگیرم و از شگردهای نوازندگی او تقلید کنم. در مکتب استادهاى مختلفی شاگردى کرده‌ام: پایور، ملک، کیانی، مشکاتیان و... هیچکدام از این بزرگان بزرگواران، از شیوه‌ها و شگردهای نوازندگی ورزنده تقلید نمی‌کردند، حتی به ساختمان ستور و نحوه مضرب نوازی او هم با توجه به معیارهای کلاسیک ستورنوازی مکتب ردیف، ایراداتی هم دارند. ولی همه آنها همدل و همسخن هستند در این که ورزنده نابغه بود، ورزنده بی‌نظیر بود. دقیق‌ترین و شیرین‌ترین کوک را داشت، مضربهایش متنوع بود، در ضربها و تغییر ریتمها قیامت می‌کرد، جواب آواز

در یادنامه‌ای که برای بزرگترین شاعره معاصر ما تهیه شده، جمله‌ای عجیب را می‌خوانیم: «کاش می‌توانستم مثل حافظ شعر بگویم». کوتاه‌نظران، این جمله را سندی کرده‌اند بر «ناتوانی» شعرنو و شاعرانش، و علم طعن و تمسخر برداشته‌اند که بله، خود اینها هم می‌دانند که شعر قدیم چه قله رفیعی است و رسیدن به آن، فقط کار حافظ است و باز هم «ای مگس عرصه سیمرغ...»؛ و از آسمان و ریسمان شاهد می‌آورند که تنها، ناهمی آنها از کل مقدمه شعر و شاعری اثبات می‌کند، فرقی نمی‌کند که موضوع آن شعر کلاسیک قرن هفتمی باشد یا شعر نیمایی و زمان ما؛ وگرنه جمله‌های بعدی را هم می‌خواندند و اگر واقعاً می‌خواستند که بفهمند، می‌فهمیدند که کپی‌برداری از فرم و قالب و زبان شعر لسان‌الغیب، آرزوی شاعره بزرگ ما نبوده، آرزوی او رسیدن به حساسیت و انسانیته بوده که حافظ، درخشانترین حد آن را در درون پاک خود داشته و زیباترین نمونه‌های آن را سرانیده است. وگرنه فرم و قالب، مقصود و هدف نیست. هنر، در هر زمانه‌ای فرم و قالب خود را دارد. مگر همان حافظ بزرگ، به شیوه خاقانی و

فرم و قالب، مقصود و هدف
نیست. هنر، در هر زمانه‌ای فرم و
قالب خود را دارد

را به روانی و استادی می‌داد و بداهه نوازی بود (و هست) بی‌نظیر و بی‌همتا، این وصفها را از استادان و هنرمندان زیادی شنیده‌ام، تجویدی، کسایی، شهناز، شریف، برادران ملک و زنده‌یاد جهانگیر ملک، ظریف و خلیلهای دیگر. راستش هیچوقت و هیچ جا نشنیدم که کسی منکر نفوذ عاطفی و حال و سوز نوازندگی او باشد. «آفتاب آمد دلیل آفتاب»؛ و من هم همان «شب‌پره، در آرزوی وصل آفتاب...».

هم اکنون هستند آدمهای عاشقی که نوع ساز و مضربها و نحوه مضرب زدن را از طریق پرسش از دوستان او و از راه شنیدن نوارهای او جستجو کرده‌اند و شبانه‌روز زحمت می‌کشند تا به حد استاد ورزنده برسند. البته، بدون نعمت وجود او در کنارمان، و دریغ! تا مگر به لطف حضرت حق، آن نواگر اعظم، وجود، ورزنده دیگری از میان آنها ظهور کند. اشکالی ندارد که کسی فرم و قالب و نحوه سخن‌پردازی سعدی را ملاک و معیار خود قرار بدهد و عشقش رسیدن به حد استاد سخن سعدی شیرازی باشد. در ادبیات، هستند افرادی که «تبع سبک قدما»

ظهِیر فاریابی شعر گفته است؟ الان هفتصد سال از زمان حافظ گذشته و ما، او را در جرگه کلاسیکهای ادب فارسی می‌شناسیم و از کجا معلوم که حافظ در زمان خودش جزو نوآورانی نبوده که مورد آزار و اذیت «ادبای رسمی» قرار می‌گرفتند؟ راز ماندگاری حافظ در همین جاست: سنت شکنی از نوعی و سنت‌گزاری از نوعی دیگر؛ در ارتباط با آن حال عرفانی مقدسی که روح فرهنگ ایران است.

من که نه ادبیات‌شناس هستم و نه در مقام قیاس‌کننده بزرگان با همدیگر، این مطلب را شاهد مثال گرفتم که بگویم چرا نوازندگی رضا ورزنده را - رحمت خدا بر او - اینقدر عاشقانه دوست دارم.



می‌کنند؟ در موسیقی هم این افراد را داریم و وجودشان برای تداوم قالبی سبکها و شیوه‌ها لازم است. اما در نفس هنر و خلاقیت، الزامی به رعایت قالبها و تقلید از ابزارها نیست. مهم، رسیدن به آن حساسیت، به آن رنج و آن «روح نوازندگی» است. معلم بزرگوام پرویز مشکاتیان می‌گفت که مدتها نوارهای تک نوازی ورزنده را گوش می‌کرد تا ببیند چطور صدای ساز، شیرین و دلچسب می‌شود. مگر نه این که نوازندگی مشکاتیان، بلندترین قله شیرین نوازی و نوآوری در سنتورنوازی امروز بوده است؟ آیا فرم و تکنیک نوازندگی مشکاتیان شبیه کار ورزنده است؟

مسلماً خیر. مشکاتیان درگیر قالب نمانده، بلکه روح مطلب را ادراک کرده است. زنده یاد مرتضی عبدالرسولی می‌فرمود که خیلی از فوت و فنهای ساز ورزنده از شیوه نوازندگی پیانوی استاد مرتضی محجوبی الهام گرفته شده؛ و به همین قیاس، صدای ویولون استاد بزرگ، ابوالحسن صبا را در نفیر استاد حسن کسایی می‌شود شنید. تأثیرپذیری در هنر، نیکوست و آن تقلید سطحی است که نکوهیده و بی‌ارزش است؛ هیچکدام از این بزرگان مقلد همدیگر نیستند، بلکه همدل و همنوایند به قول مولانا:

متحد، جانهای شیران

خداست.

آنان داشته است.

از هنرمندانی که دیده و درباره ورزنده با آنها گفت‌وگو داشته‌ام، هیچکس کمترین بدی درباره او نگفت، حتی کسی از زندگی درونی و رنجهای او چیزی نمی‌دانست. ساکت‌ترین و قانع‌ترین هنرمند در بین دوستان خود، و گریزان از هر چه که خلوت او را بهم بزند.

استاد تجویدی داستان تکان‌دهنده مرگ او را دو سال پیش برایمان گفت. در یک شب مهمانی، منزل مهندس قباد ظفر - آن ستورنواز پر قدرت و از شاگردان عالیمقام مکتب استاد حبیب سماعی - ورزنده رخصت خواسته بود که در اطاق ساکتی، بنشیند و چنانکه رسمش بود، سازش را به دقت کوک کند. دو ساعتی گذشت و او نیامد. به جستجویش رفتند و...

بدن نحیف او را بلند کردند، در حالی که سرش را روی محسوب و همدم یک عمر تنهانش، روی ستورش گذاشته و آخرین دم دردمندش را برآورده بود، پنجاه سال بیشتر نداشت. آن روز برفی در خاکسپاری او، تنها تجویدی و شهناز و قباد ظفر و دو سه نفر دیگر حاضر بوده‌اند. رادیو تهران برنامه‌ای با حضور استادان: قوامی و پایور به یاد او

پخش کرد. دیگر از او چیزی

نگفتند و نوشتند. تو گویی که

ورزنده هرگز نبود.

رضا ورزنده، عاشقی

جان سوخته و از خود گذشته

بوده است. این را هیچ چیز

ثابت نمی‌کند جز صدای

ستورش، که هر وقت شنیده‌ام، زمان و مکان را از خاطرم برده و همانجا می‌خکوبم کرده است. آرزو دارم مثل او ساز بزنم؛ و این تنها آرزویی است که در دلم جا خوش کرده و بیرون نمی‌رود

تهران - دی ۱۳۸۱

در نفس هنر و خلاقیت، الزامی به رعایت

قالبها و تقلید از ابزارها نیست. مهم، رسیدن

به آن حساسیت، به آن رنج و آن «روح

نوازندگی» است

صدای ستور رضا

ورزنده همیشه مرا می‌خکوب و

مبهوت کرده است؛ و همیشه

«اتفاقی» بوده که غیر منتظره

پیش آمده است: صدایی خفه

از نواری کهنه در مهمه یک مهمانی دوستانه، گاه پشت ترافیک از شبکه‌های فرهنگ رادیو، یا پیام، گاه در فاصله دو برنامه تلویزیون، گاه ده دقیقه انتهایی نواری قدیمی و... خیلی پراکنده و غیرمدون و متأسفانه همیشه دور از دسترس. هر بار که این صدا پخش شده، از خود رفته و بی‌قرار، نقش بر دیوار بوده‌ام و... «به آن امید دهم جان که خاک کوی تو باشم».

آنچه که از فوت و فن و تکنیک و شگرد نوازندگی در هر شیوه‌ای بتوان یاد گرفت، با استعدادی در حد متوسط و پشتکار خوب، در حداکثر چهار تا هفت سال، به دست می‌آید. معلومات ردیفی و محفوظات فرهنگی و دانش نظری اکثر فارغ‌التحصیلان رشته موسیقی هنرستانها و دانشگاههای امروز ما از آنچه که رضا ورزنده در ذهن داشت، بیشتر است. اما کار به معلومات و محفوظات و افاضات، برنیاید. کار به عشق برآید و از رنج صافی شود. رضا ورزنده، نه استاد قابلی داشت نه شاگرد کاملی؛ ولی خود هم قابل بود و هم کامل. اصیل بود و مقلد نبود. عاشق بود و سالوس نبود. شنیده‌ام - حیف ندیده‌ام - که رضا ورزنده، محجوب‌ترین و شریف‌ترین و فروتن‌ترین هنرمند زمان خود بوده است. یک عمر با قله‌های اخلاق و انسانیت همچون حسین یاحقی، حسین تهرانی، ادیب و محمودی خوانساری و... نشست و برخاست کرده و رفتاری همچون

یک خاطره

در سالهای ۱۳۳۰، انجمن ایران و آمریکا، بخش مستقلی بود که با بودجه سفارت، ولی با خط مشی فرهنگی آزادانه عمل می‌کرد و به تکریم هنرمندان ایرانی خیلی توجه داشت. صبا، بهاری، عبادی، و دیگران در آنجا برنامه‌های خوبی داشتند و جایزه‌ای به رسم یادگار می‌گرفتند.

یکی از این شبها، استاد حاج علی‌اکبر شهنازی و رضا ورزنده برنامه داشتند. اول استاد شهنازی تار زد و نوبت ورزنده رسید. بعد از معرفی، ورزنده مضراهای بزرگش را برداشت و با تواضع، در دستهای شهنازی گذاشت و به رسم زورخانه، زمین ادب بوسید و «رخصت» خواست. شهنازی با مهربانی و محبت بسیار او را نوازش کرد و سر صحنه فرستاد. ادب و فروتنی ورزنده، در حاضران خیلی تأثیر داشت و نفوذ هنر او را خیلی بالا برد. این خاطره‌ای است که هیچوقت فراموشم نمی‌شود.

مسعود فقیه نصیری تنکابنی

(نویسنده، بازیگر تئاتر در سالهای ۱۳۴۰ و سردبیر مجله

فرهنگ زندگی در سالهای ۱۳۵۰)